

کلام مرحوم شیخ اشراق برای اثبات عقل مجرد و واحد و مستقل، نسبت به

ارباب اشیاء (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مطلبی که در جلسه گذشته عرض شد کلام مرحوم شیخ اشراق درباره توجیه تحقق و وجود مثل بود و ادله‌ای را اقامه کردند که دلیل اول همان فناء عارض و حال و عوارض بر محل بود که به واسطه تبدل آنها منتفی می‌شد و بنابراین دیگر برای قوه نامیه، غاذیه، مولده و امثال ذلک وجودی باقی نمی‌ماند. چون عرض وقتی بر یک محلی عارض شود، عروضش نیاز به بقاء آن محل دارد چون فرض بر این است که عرض مستغنی بالذات نیست بلکه محتاج به محل است و اگر آن محل، روح حیوانی یا روح نباتی باشد به واسطه تغییر و تحوّل، تحوّل پیدا می‌کند و بنابراین عرض او نیز به همان ترتیب تحوّل پیدا می‌کند؛ امری که از یک شیء به امر دیگر متحوّل شود نمی‌تواند علیت برای ثبات و بقاء را داشته باشد و این اشکالی بود که مرحوم شیخ اشراق به عنوان

دلیل ذکر کردند.

براین اساس عرض شد که مرحوم علامه یک ایرادی را نسبت به این نظر وارد کردند که در حاشیه نوشته شده و آن این است که ایشان می‌فرمایند: اینها قائل نیستند که آن عقل نوعی که مدیر و مدبر است نسبت به یک شیء هیچ‌گونه تدبیری ندارد و اداره آن امر را انجام نمی‌دهد، همان ذوات خارجی که در تحت نوع می‌باشند بلکه می‌گویند: نسبت او به همه مساوی است یعنی نسبت افاضه نوعیت از عقل نوعی که همان رب النوع است با نسبت همان تعینات و تشخصات، نسبت تساوی است. بنابراین وقتی که تساوی شد آن خصوصیات خارجی به واسطه علل و معلولات خارجی تحقق پیدا می‌کند، نه به واسطه آن حقیقت رب النوعی. لذا این دلیلی که شما می‌آورید نسبت به حال و عارض بر یک محل، چه بنا بر رأی قداماء که در آن حال و عارض همه یک شیء هستند و چه بنا بر رأی متأخرین که حال و عارض دو چیز هستند، عرض نیاز به محل مستغنی دار ولیکن ممکن است که حال خودش دارای جوهر است و با حلولش بر یک شیء موجب تحقق و تعین فرد نوعی

خارجی است.

در بعضی از تقریرات دیدم که این حال و عرض را در چیز خارجی، گفتند که چه آن محل مستغنی باشد یا مستغنی نباشد، این غلط است زیرا خود حال و عرض چه مستغنی از محل باشند یا نباشند در هر دو صورت بنا بر رأی قدماء جنبه عرضی پیدا می‌کنند. خواستم این نکته و تذکر اینجا مدّ نظر باشد.

بنابراین عرض بنده نسبت به کلام مرحوم علامه این بود که وقتی ما تحقق یک فردِ نوعیِ خارجی را مستند به یک عقل نوعی و رب النوع بدانیم که از همان حقیقت ذات نشئت می‌گیرد، از آن عوارضی که بر او عارض می‌گردد که از آن تعبیر به وجود ثانوی یا وجود ثالث می‌شود، در نتیجه آنها هم به تبع آن خصوصیات ذاتیه و نفس حقیقت جنسیه و فصلیه متأثر از همان مؤثر اول و علت اولی هستند و ما نمی‌توانیم بین نفسِ تعینِ خارجی و بین عوارضی که بر او عارض می‌شود فاصله انداخته و قائل به انفکاک شویم و خود آن ذات را مستند به آن حقیقت عقلیه مجرد بدانیم و آن عوارضی که عارض بر او می‌شود

را مستند به معالیل خارجی تلقی کنیم، زیرا معالیل خارجی جنبه عروض و اختلاف را از منزل خاله‌اش که نیاورده است بلکه آن حیثیت استناد به علت اولی، اختلاف در عروضِ اعراضِ خارجی را هم سبب شده است. بنابراین یا ما باید قائل بر این شویم که این عوارض جنبه وجودی دارند؛ کم جنبه وجودی دارد، کیف جنبه وجودی دارد، وضع و متی و امثال ذلک جنبه وجودی دارند، اضافه یک مقدار جنبه وجودی‌اش نیز ضعیف است یا اینکه باید قائل به عدم بشویم؛ اگر قائل به عدم شدیم پس دیگر عارضی وجود ندارد و خود نفس شیء و ذات هست بدون عوارض درحالی که ما برای اینها عارض قائل هستیم.

وقتی که یک انسان مثل زید در خارج تحقق پیدا می‌کند کم دارد، کیف دارد، دارای وضع است، شکل او با اشکال سایر افراد فرق می‌کند، قدش متفاوت است، وزنش متفاوت است، یکی وقتی به دنیا می‌آید سه کیلو است، یکی دو کیلو و نیم است به دنیا می‌آید، این کسی که به دنیا می‌آید دارای فلان خصوصیت است، آن دیگری دارای خصوصیت

دیگر است! این خصوصیات یا جنبه وجودی دارند،
خب وجود را از کجا آوردند؟! مگر غیر از آن وجود
اول و غیر از آن حقیقت ذات و غیر از آن علت اولی
و غیر از آن وجود بحت و بسیط، وجود دیگری در
عالم خارج و عالم تکوّن داریم که آن وجود دوم
موجب تحقق عوارض، کیف، کم و امثال ذلک
می شود؟! خب آن وجود اول موجب تحقق عین
ذات و عین فرد خارجی می شود، این وجود دوم از
کجا آمد؟!!

بنابراین براساس همان قاعده و بیانی که قبلاً
عرض شد تمام آنچه که در عالم تحقق پیدا می کنند
متشئّنات به شئون ذات واحد و بحت و بسیط هستند
و همان ذات واحد در مرتبه وحدت و هوهویت
خودش که از آن تعبیر به وجود بالصرافه و وجود
بحت و بسیط و اطلاقی و لانتھائی می کنیم، در ذات
خودش بدون اینکه چیزی را از ذات خود خارج
کند، بدون اینکه چیزی را از ذات خودش منفصل
کند و بدون اینکه بین خود و امر دیگری بینویت و
غیریت ایجاد کند و ثنویت به وجود آورد در همان

وجود خودش [دارای کثرت است].

ذکر یک مثال برای تفهیم بحث وحدت در عین کثرت

مثال دست بهترین مثال است که بارها گفتم؛ این دست ذاتش عبارت از پوست و گوشت و استخوان و همین چیزهایی است که می بینید، چیز دیگری که من نمی بینم، درست شد؟! حالا همین دست در ذات خودش متشکن به شئون مختلف می شود، آن تشوُّنش به شئون مختلف به واسطه علت بودن اراده مرید است، الآن دست من باز است و اراده مرید او را متحرک می کند، شما الآن نمی بینید من چند انگشت دارم، وقتی که باز شد و این طور شد می بینید من پنج انگشت دارم، اراده مرید نفس ماده خارجی را که شما نسبت به عروض عرض کم یا عروض عرض وضع بی اطلاع بودید، معروض برای عرض وضعیت و کمیت یا کیفیت قرار می دهد، الآن این دست من بسته است و شما این را واحد می دانید اما یک دفعه نگاه می کنید پنج تا انگشت شد، یک دفعه می بینید چهار تا شد، یک دفعه می بینید سه تا شد، چه کسی این کار را کرد؟ اراده مرید. آیا این عملی که انجام شد خارج از ذات این دست است؟! نه، در دست هست.

نمی‌توانید نشان بدهید که این عمل خارج از ذات است! دوباره همین دستی که به صورت پنج‌تا انگشت درآمد، مشت شده و به این حالت می‌شود، بعد از این حالت به حالت دیگر درمی‌آید و امثال ذلک. تمام اینها به ارادهٔ مرید است.

حالا آن ذات پروردگار که آن جنبهٔ علیت اولیٰ را دارد و آن ارادهٔ مرید - البته در این مطالب همان‌طوری که عرض کردم کلمات شیخ اشراق و امثاله هست که بیاناتی دارند که یک مقداری مقرب است و بعضی از آنها را مبعّد - که همان ذات باری است، در چه امری تصرف می‌کند؟! این را ما از حضرات سؤال می‌کنیم! این تصرف در چه امری انجام می‌شود؟! آن ذات پروردگار که اراده بر خلق یک زید یا یک حیوان یا یک ملک و امثال ذلک می‌کند، در خارج چه امری اتفاق می‌افتد؟! یک وقت می‌گوییم: آقا ما نمی‌دانیم، خیالمان راحت است. یک وقتی می‌گوییم: نه، می‌خواهیم فکر کنیم و یک خرده مغزمان را به کار بیندازیم، در اینکه این امری که در خارج هست از عدم به وجود نیامده است

شکی نیست چون عدم مؤثر نیست! **العدم لا یحکم**
علیه و لا یحکم به، خود عدم نمی تواند موضوع و
محمول برای قضیه قرار بگیرد. عدم امری نیست که
بخواهد موجب علیت یک امر موجود شود، عدم
عرضه ندارد خودش را به وجود بیاورد چه برسد به
اینکه بخواهد یک امر خارجی را به وجود بیاورد، زید
را به وجود بیاورد، کوه و آسمان را به وجود بیاورد،
خودش را نمی تواند متحقق کند چون عدم عدم
است، نبود نبود است و آنچه که نیست خب نیست
و از نیست که هست متولد نمی شود! این یک امر
بدیهی است و این را خیلی خوب می دانیم.

لزوم استناد امور متحقق خارجی به یک امر وجودی

پس آنچه که در خارج تحقق دارد نمی تواند
مستند به علیت یک امر عدمی باشد بلکه باید مستند
به امر وجودی باشد، آن امر وجودی چیست؟! آن
امر وجودی که یک زید را در خارج محقق کرده
است، یک حیوان را در خارج محقق کرده است، آن
چه امری است؟! می گوییم: ذات باری! یعنی آن
اراده اولی که متمشی از ذات حضرت حق است،
موجب تعین و تشخیص یک امر خارجی شده است

ما این حرف را روی چشمان گذاشتیم. سؤال این است که این ذات باری چه چیزی را به وجود آورده است؟! آیا ذات باری عدم را تبدیل به وجود کرده است؟ عدم که قابل تبدیل نیست، عدم نور که مبدل به نور نمی شود، وقتی که در این اتاق تاریکی حاکم است و نور در این اتاق وجود ندارد، فرض کنید یک ساعت دیگر شب می شود یا نیم ساعت دیگر شب می شود، شما در همین اتاقی که هستیم چراغها را خاموش کنید، اگر شما بعد از یک ساعت در این اتاق و به این مدرّس بیایید چه چیزی را احساس می کنید؟! عدم الضوء و عدم النور، غیر از این است؟! خیلی خب، حالا شما مدام بگویید: تبدیل به نور شو، ببینید می شود یا نمی شود! خب بشو دیگر! تا چراغ را روشن نکنید روشن نمی شود، همین طور مرتباً بگویید: ای عدم النور، ای عدم الضیاء، ای عدم الضوء از شما می خواهیم و التماس می کنیم، تقاضا می کنیم که تبدیل به ضوء و ضیاء و نور شوید! ببینید می شود یا نمی شود.

می گوید: نه آقا جان التماس که سهل است،

خودت را به پیسی هم بیندازی و تا قیامت هم از من
بخواهی، من عرضه ندارم که نقیض خود را به وجود
بیاورم، می‌گوییم: پس باید چه کار کرد؟! می‌گوید:
دست داری و مغز داری، دستت را بزن به آن کلیدی
که در آنجا هست، خودت می‌بینی چه می‌شود، شما
دستت را روی کلید برق می‌گذاری و یک‌دفعه
می‌بینی روشن شد، پس باید دست را به کار برد، اراده
را باید به کار برد، وسایل را به کار انداخت، آنچه را
که در این سیم عبارت از جریان الکتریسیته هست را
باید فعال کرد، باید آن امر موجودی که در سیم برق
هست را فعال کرد تا آن به ضوء تبدیل شود.

حالا وجود و ذات پروردگار که در آن اراده برای
خلق اشیاء هست شکی در آن نیست، آیا اراده
پروردگار خارج از ذات خودش می‌آید؟! یعنی در
خارج از محدوده ذات خودش [می‌آید]؟! بلانسبت
اگر بنخواهیم تصور کنیم - حالا این از یک جهت
مقرّب است - فرض می‌کنیم بر اینکه این استکانی
که الآن در دست من هست فرض بر این است که
وجود پروردگار همین است و خارج از این وجود
هوا و عدم هست و چیزی نیست. فرض کنید که این

ذات پروردگار خارج از ذات خودش می خواهد که یک هم چنین چیزی را به وجود بیاورد این در چه چیزی می تواند تصرف کند که آن را تبدیل به این بکند؟! بعد از اینکه عدم است؟! فرض ما این است که این عدم است! فرض ما بر این است که آن وجود حضرت حق که وجود اطلاق و سعی است خارج از آن وجود [چیست]؟! - تمام حرف های مرحوم کمپانی و مرحوم آقا سید احمد [کربلائی] سر همین قضیه است، اگر این را متوجه بشویم توحید علمی و عینی آقا را فهمیده ایم - آنچه که در ذات پروردگار هست خارج از آن وجود بحث و بسیط چیست که ذات پروردگار می آید در آن خارج تصور می کند و این زید می شود، این حیوان می شود، این ملک می شود، فرض کنید این کوه می شود و آن دریا می شود؟! چه چیزی خارج از ذات پروردگار هست؟! عدم! مگر وجود دیگری داریم؟! اگر وجود ثانوی قائل بشویم آن وقت مسائل خودش و تبعات خودش را ایجاد می کند.

بنابراین ذات پروردگار که همان اراده اولی است

نمی‌آید خارج از وجود خودش را متحقق کند! این
محال است و خدا هم نمی‌تواند! این از آن چیزهایی
است که خدا هم نمی‌تواند، مگر خدا می‌تواند؟!
نه خیر نمی‌تواند! خدا می‌تواند یک چیزی
درعین حال که وجود دارد بیاید در آن واحد
معدومش کند یعنی هم موجود باشد و هم معدوم
باشد؟! خدا هم نمی‌تواند و از او بر نمی‌آید! این از
آن چیزهایی است که خدا هم از [عهده] آن
بر نمی‌آید!

عدم توانایی خدا در خلق یکی مثل خودش

یکی از آن چیزهایی که خدا از آن بر نمی‌آید این
است که خدا بیاید مثل خودش را درست کند،
می‌تواند؟! خدا بیاید بگوید که من می‌خواهم یکی
مثل خودم را درست کنم؟! بله، یک امری درست
می‌کند، یک علت ثانی درست می‌کند، یک **أول ما**
خَلَقَ اللهُ درست می‌کند و یک صادر اول درست
می‌کند که آن نفس پیغمبر و ... است. بله، آن در
مرتبه بعد است اما خدا همان طوری که خودش وجود
اطلاقی دارد و همان طوری که خودش وجود بحت و
بسیط و بالصرافه و لایتناهی دارد، یک خدای دیگری

مثل خودش درست کند هیئات! این از خدا بر نمی آید، خودش را بکشد هم نمی تواند درست کند! اگر خدا خودش را هم بکشد نمی تواند یکی مثل خودش را با همین خصوصیات و با همین مسائل و با همین آثار درست کند که وجود آن خدای دوم وجود اطلاق باشد، اگر این گونه نباشد که دیگر او نیست و آن یک چیز دیگر است و همان وجود پیغمبر و همان وجود صادر اول می شود. خب اینکه مسئله ای نیست. پس خیلی چیزها و خیلی از مسائل هست که از خدا هم بر نمی آید درست کند! این از آن [دسته] چیزها هست که خدا بیاید خارج از وجود خودش یک امری را متحقق بکند، امکان ندارد. پس خدا چه کار می کند؟

طلبه کیست!

حالا امروز در نخ خدا رفتیم!! خدا می گوید که تو خودت کم داشتی که حالا آمدی پایت را در کفش ما کردی و دست در کار ما انداختی؟! می گوئیم که خب حالا گاهی اوقات می شود دیگر، طلبه همین است! طلبه همین است که بلند شود هر جا یک سرکی بکشد و ببیند که چه خبر است. اصلاً طلبه

همین است! طلبه همین است که همیشه این [عقل] را به کار بیندازد، طلبه این است که هیچ وقت به دنبال شعار نرود، طلبه آن است که هیچ وقت به دنبال هیاهو نرود، طلبه آن است که خودش بفهمد؛ بفهمد امام صادق علیه السلام چه فهمیده است والسلام! این طلبه می شود. ای کاش روزی برسد که به این نقطه برسیم، ای کاش روزی برسد که به این نقطه برسیم!

ادراک شهودی مردم در زمان ظهور

در آن زمانی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه ظهور کند آن زمان این طور خواهد شد. آن زمان زمانی نیست که ما امام زمان را به عنوان اینکه پیغمبر گفت قبول کنیم. نه! آن زمان زمانی نیست که امام زمان را به عنوانی که شمشیر می زند و همه مخالفین را از بین می برد قبول کنیم. نه! هیتلر هم زد و درو کرد و تمام دنیا را به خاک و خون کشید! امام زمان آن نیست که بخواهد تغییر و تصرف کند. آن زمان زمانی است که مردم امام زمان را به عنوان **أَنَّهُ الْحَقُّ** ادراک شهودی می کنند نه اینکه چون بابا و مادرشان گفته و در کتابها و کجاها نوشته شده است. نه! نوشته شده شاید اشتباه نوشته شده است و شاید سهو

قلم باشد!

الآن در بسیاری از مسائل تاریخ و ... ما اشتباهاتی می‌بینیم. امام زمان وقتی که می‌آید قبولش نمی‌کنیم به‌عنوان اینکه اسمش در کتاب تورات و انجیل هست خب در کتاب تورات و انجیل باشد، ما خود امام زمان را به‌عنوان اینکه این حق است می‌فهمیم، لمس می‌کنیم، شهود می‌کنیم و این به‌درد می‌خورد، نه‌اینکه او یک شخصی است که اسمش قبلاً بود، از او حکایت کردند، از او خبر آوردند و از او قبلاً این مسئله این‌طور بوده است.

منشأ اشتباه دیگران در تشخیص و تعیین اولیاء الهی

آن کسانی که به اشتباهات بسیار بزرگ مبتلا شدند در تشخیص و تعیین اولیاء الهی به این مصیبت گرفتار شدند که فلانی این را گفته است، لعل فلانی برای عمه‌اش گفته بود! فلانی راجع به این شخص این‌طوری گفته است، شاید گیج بود! فلانی راجع به این شخص این کار را کرده است، شاید اشتباه کرد! فلانی فلانی فلانی. تو خودت، الاغ، حیوان چه می‌فهمی؟! چه فهمیدی که این چیزی که نقل شده آیا با مبانی‌ات می‌سازد یا نمی‌سازد؟! آخر حیوان!

خدا تو را آدم آفرید! فلانی خواب دیده است که این
یک ولیّ خداست! خواب ارده شیر، خواب شکمبه،
خواب فلان و خواب بالا و پایین و ... دیده است!
آش دوغ خورده برداشته این خوابِ ماستی را دیده
است! شله زرد خورده خواب دیده، آش کشک
خورده، آش رشته خورده شکمش و مسارین
[روده اش] باد کرده و همهٔ اوضاع را هم درب و داغان
کرده و بعد هم یک خوابی دیده که فلانی [ولیّ
خداست] - اینها چیست بابا! - بعد هم به بقیه
می گویند که آنچه که ما دیدیم تو باید قبول کنی!
دردسر اینجاست! آنچه که ما فهمیدیم تو باید
پذیری، آنچه که ما ادراک کردیم تو باید پذیری!
مصیبت بعد از فوت بزرگان این بود! این بود که
آمدند با خواب های آش رشته ای و شله زردی و
خورشتِ ماست و این چیزها برداشتند ولیّ خدا جا
زدند و در اعتقادات مردم چپاندند! هرچه می گفتیم
که بابا روی چه مبنایی و روی چه حسابی و روی
چه کتابی [این ولیّ خداست]؟! [می گفتند که]
حرف نزن و ساکت باش صدایت درنیاید!

آن روز خواهد رسید که انسان ولیّ خدا را اگر با

فهم ادراک [کند]. این همه من در این مدت سالیان
سال می گفتم که عقلت را به کار بینداز برای این بود!
برای همین قضیه بود که روزی نیاید که خلاصه
بینیم چه چیزها و چه مسائلی [به وجود می آید]
برای همین قضیه بود.

آن زمانی که مرحوم پدرم به من می گفت که عقل
اینها چقدر است؟ عقل این رفقای چقدر است؟
فهم رفقای چقدر است؟ برای امروز می گفت! برای
امروز داشت می گفت!

همه عالم، تشونات تشون ذات

پس آن اراده مرید وقتی که می خواهد یک تشون
و یک تعینی را در خارج به وجود بیاورد در چه
چیزی تصرف می کند؟ همان تصرفی که بنده و
سرکار فیض آثار مناقب شعار خودتان در دستتان
می کنید، آن اراده مرید دست خودش را باز می کند و
این طور می شود! تمام شد به این راحتی! آن اراده
مرید [دستش را] دوباره می بندد، این طور می کند،
این طور می کند، این طور می کند [دستش را باز و
بسته می کند] ببینید! اراده مرید واحد است و به نفس
برمی گردد. آن امری که انجام می گیرد در خود ذات

هست لذا همهٔ عالم تشوّنات شئون ذات می شود.

«**داخِلٌ فِي الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُأَزَجَةِ، وَ خَارِجٌ عَنِ**

الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُبَايِنَةِ.»^۱

شما فرض بکنید که شکر را در یک لیوان آب بکنید و بعد این شکر را به هم بزنیید شربت می شود، این طوری نیست که شکر جدا و آب جدا [باشد].

«**وَ خَارِجٌ عَنِ الْأَشْيَاءِ لَا بِالْمُبَايِنَةِ**» که الآن این

خارج از این است، این اینجاست و این هم اینجاست و ربطی به همدیگر ندارند، ارتباط به همدیگر ندارند! این معنایش همین است که هر چه در تعیناتِ خارج اتفاق می افتد همهٔ آنها در خود ذات دارد انجام می شود، همهٔ اینها در شئون خود ذات دارد انجام می شود.

بنابراین جناب حضرت علامه طباطبائی -

رضوان الله تعالی علیه - که همهٔ ما ریزه خوار سفره شما هستیم، آنچه که در خارج به عنوان حقیقت نوعیه تحقق پیدا می کند چه فرقی می کند با آنچه را که به عنوان عرض و حال، صورت خارجی به خود

۱. شرح الاسماء الحسنی، ج ۲، ص ۹۶.

می‌گیرد؟! چه فرقی می‌کند؟! همه یکی می‌شود!

آن وقت دیگر در اینجا مطالب زیاد است و خیلی صحبت هست. خلاصه می‌شود که خود افراد و رفقا و دوستان مطالبی که بزرگان در این زمینه دارند را بر این اساس [تطبیق بدهند]. این مسئله خیلی مسئله مهمی است، شاه‌کلید اکثر مطالب و مبهمات، همین کیفیت شناخت این قضیه است.

تلمیذ: در مطلبی که فرمودید، آن لبّ کلام مرحوم علامه این است که نسبت آن رب‌النوع با افراد یکسان است و وقتی که اینها در عوارض مشخصه خارجیّه فرق می‌کنند پس این باید از جای دیگری باشد. طبق فرمایشی که در اشکال به علامه طباطبائی فرمودید پس نسبت آن رب‌النوع باید با افراد یکسان نباشد؟

استاد: یکسان نیست، در هر زمینه‌ای و در هر ماهیتی یک ظهور دارد.

تلمیذ: خب اینکه می‌گوییم که قدر مشترک همه افراد خارجیّه نمی‌شود و در آن عمرو، زید، بکر و خالد همه آنجا هستند؟

استاد: نفسِ انسانیت قدر مشترک می‌شود ولی
در خود همان حقیقت ناطقیه با افراد فرق می‌کند.
یک شخصی که دارای یک خصوصیت از ادراک
هست با یک شخصی که الآن هرچه به او بگویی عین
دیوار به آدم نگاه می‌کند یکی است؟! خب آن یکی
حرف را نزده روی هوا می‌زند و آن یکی یک ساعت
هم به او می‌گویی می‌گویند که چنه؟! چیست؟! عقل
چنه!؟

تفاوت میزان حقیقت ناطقیه در افراد

شیخ بهائی داشت می‌رفت دید یکی دارد از
داخل جوی آب می‌خورد. به او گفت که این طوری
نخور عقلت از بین می‌رود. گفت که عقل چنه؟!
گفت که بخور بخور بابا تو مشکل نداری مشکل
نداری!

حقیقت انسانیت، موجب افتراق انسان از سایر اشیاء

اینها همه یکی نیستند! آن حقیقت ناطقیه در
همه افراد فرق می‌کند. اشتراکشان این است که اینها
انسان هستند و حیوان نیستند، جبل نیستند، دریا و
بحار نیستند و ملک نیستند اما در همان میزان ناطقیه
که همان حقیقت انسانیت است که همان حقیقت

انسانیت در ارتباط با آن حقیقت اولیٰ موجب افتراق و امتیاز بین این و سایر اشیاء خواهد شد، افراد مختلف هستند و هر کسی یک طوری است و سعهٔ وجودی هر کسی تفاوت می‌کند و فرق می‌کند. خود ائمه هم حتی از نقطه نظر سعهٔ وجودی متفاوت هستند!

عالم مثال علت برای همهٔ عوارض خارجیّه

تلمیذ: یک تفاوتی هم در حیث مادی داریم.

استاد: در حیث مادی همین است. وقتی که ما

می‌بینیم همهٔ اینها مستند به علت اولیٰ هستند خوب

بینهما مُتوسطات، تا آن علت می‌خواهد بیاید و

تبدیل به یک تعین خارجی بشود چه مراتبی را طی

می‌کند؟ خیلی از عوالم را باید طی کند و در طی این

عوالم است که این اشیاء دارای اختلافات و

خصوصیات می‌شوند تا به عالم مثال می‌رسد و عالم

مثال علت برای عالم ماده می‌شود. پس هرچه هست

تا عالم مثال تمام است، عالم مثال که تمام شد دیگر

ماده تحقق خارجی پیدا می‌کند و آن اشکالی ندارد.

آن عالم مثال خودش برای همهٔ عوارض خارجیّه و

برای همه چیز علت است و هرچه هست در همان

مثال هست.

وقتی که شما چشمتان نسبت به عالم مثال و برزخ باز شود و وقتی که به دید شهودی نگاه کنید، قبل از اینکه این تعینات خارجی در عالم ماده تحقق پیدا بکند مطلبی را که یک سال دیگر اتفاق می افتد می بینید. خیلی ها هستند [می بینند] مثلاً شخص هنوز ازدواج نکرده است [می گوید: فرزندت آن طور خواهد بود]! امام رضا علیه السلام به مأمون می فرمایند:

از فلان کنیزت فرزندی برای تو خواهد آمد که «**أَشْبَهُ النَّاسِ بِأُمِّهِ**»^۱ و یک زائده در دست راست و یک زائده در پای چپ دارد.

خیلی خب، این را امام رضا می فرماید، آیا امام رضا نعوذ بالله نعوذ بالله اشتباه کرده یا دروغ گفته یا راست است؟! خب راست است! اگر کسی در دنیا راست بگوید آن امام رضا است. همه برای خودشان حرف می زنند، هر کسی برای خودش [حرف می زند] و وقتی می خواهیم حرفی را بگوییم بالا و

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۳۳۳.

پایین می‌کنیم تا این حرفی که می‌خواهیم بزنییم یک وقت [به کسی] برنخورد، یک طوری و یک قسمی بگوییم تا... همه ما این طور هستیم! او فقط امام رضا است که وقتی حرف می‌زند صاف این طوری حرف می‌زند. بالا دارد، پایین دارد، به این بربخورد و به آن بربخورد یکی است. اگر یکی حرف راست بزند آن هم امام رضا است. خیلی خوب این **مفروع^{۲۸} عنه** است و این حرف حالا درست است اما او که هنوز حتی هم‌بستر هم با کنیزش نشده است چطور حضرت یک هم‌چنین حرفی را می‌زند؟! حالا این یکی از این همه مسائل و قضایایی که اتفاق می‌افتد است و این همه مطالب هست این یک چیز بسیط است الآن دارم یک چیز بسیط را می‌گویم. این آقای مأمون هنوز حتی [هم‌بستر] هم نشده اما حضرت دارند می‌گویند که فلان کنیز تو از تو حامله خواهد شد و یک هم‌چنین فرزندی با این خصوصیات به دنیا خواهد آورد. حضرت کجا را در اینجا دارند می‌بینند؟!

اولاً حضرت در اینجا دارند همه چیز را می‌بینند!

همه چیز را خوب می بیند و اینکه دارد می گوید:

«**أَشْبَهُ النَّاسِ بِأُمِّهِ**» یعنی چه؟! خب این بماند. بعد هم حضرت تمام طول سیر و مسائل و همه را دارد در - اوضاع خیلی چیز می شود!! آدم وقتی حسابش را برسد می بیند که اوضاع خیلی...! - عالم مثال مشاهده می کند که این قضیه انجام خواهد شد، بچه در رحم مادر قرار خواهد گرفت و رشد پیدا خواهد کرد کرد کرد چهار ماه، پنج ماه، شش ماه، هشت ماه و نه ماه، خارج شد و شکلش هم عین مادرش با همین خصوصیات است! خب در عالم ماده که نیست! نشان بدهید کجای این دنیا یک هم چنین بچه ای هست بروید نشان بدهید! در عالم ماده نیست! نه ماه دیگر می خواهد این اتفاق بیفتد و نه ماه دیگر این بچه می خواهد به دنیا بیاید! حضرت دارد همه را الآن در عالم مثال می بیند، خب اینکه دارد در آنجا می بیند آیا آن عواملی که باعث می شود این بچه - حالا خودش که هیچ - به این شکل درآید آن عوامل را هم می بیند یا نمی بیند؟! آن عوامل کجاست؟! آن سلسله علل کجاست؟! در مثال هست ولی هنوز وقتش نرسیده است، آنها را دارد می بیند.

آن علت در مثال که پیدا شد ظهور خارجی اش می شود اینکه الآن دارید می بینید، آن علت در مثال ظهور خارجی اش این می شود و همین طور جلو بیاید و جلو بیاید تغذیه ای که مادر می کند، حال و هوایی که عوض می کند، جاهایی که می رود، تنفسش، اکسیژنش، مرض و بیماری اش هزار هزار علت دست به دست هم می دهند تا اینکه این بچه شکلش برگردد برگردد چون هنوز که نشان نمی دهد، وقتی که نه ماه می خواهد به دنیا بیاید می شود «**أشبهه**

الناس بأمه» امام رضا علیه السلام این سلسله علل را در کجا دید؟! در چه می بیند؟! در مثال می بیند. البته اصلاً مسخره است که ما داریم این طور صحبت می کنیم! حضرت نمی بیند! اصلاً ما وارد آن بحث ها نمی شویم، خودمان را داریم می گوئیم. حالا اگر خودمان دیدیم چون مسئله حضرت و ولایت آنها اصلاً یک چیز دیگر است و اصلاً شهود نیست بلکه ایجاد است! آنچه که امام رضا می گوید، دارد از خودش ایجاد می کند! دارد ایجاد می کند! ما داریم می گوئیم که شهود است این برای ما هست اما او که

این نیست! اصلاً بحث او یک بحث دیگری است و اصلاً اینها راجع به آن حضرت اهانت و توهین به آن مقام است که انسان بیاید راجع به مسائل غیب حضرت اینها را بیان کند! حالا خیلی از افراد اینها را هم قبول ندارند، این قدر هم قبول ندارند!

این سلسله عللی که داریم می بینیم اینها در خارج که نیست - البته با آن بیانی که ما در مدت های گذشته دقیق [بحث] کردیم همه اینها در خارج هم هست! حالا فعلاً به آن کار نداریم حالا کسانی که این بحث ها را می شنوند خیلی قاطی می کنند! لذا فعلاً می گوئیم که در خارج نیست - خوب اینکه دارد الان می بیند این مثال را که دارد می بیند، این را که نمی توانیم بگوئیم که نبوده است بابا این مسائل در تاریخ هست. این که دارد می بیند، همه آن سلسله عللی که در خارج تأثیرگذار است آنها را هم دارد می بیند. خوب وقتی آن اتفاق می افتد خارج هم اتفاق می افتد! بنابراین همه اینها به اراده مرید برمی گردد.

تلمیذ: پس اختلاف در اعراض خارجیۀ مادی به

عالم مثال برمی گردد و به رب النوع بر نمی گردد؟

استاد: چرا دیگر، همه اش همین است، وقتی که

آن برمی‌گردد خصوصیات را هم خودش ایجاد می‌کند، هم ذات و خارج که از آن تعبیر به وجود اول یا کمال اول است و همین وجود ثانی و کمال ثانی همه به یکی برمی‌گردد.

تلمیذ: خود مثال هم یک رب‌النوع می‌خواهد.

استاد: بله.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمّد